

نامهنوی

ماهنامه‌ی فرهنگی، ادبی، اجتماعی
سال اول - شماره ۳ - بهمن ۱۳۷۹

سخن آشنا

سوالات اساسی جامعه ما کدام است؟

بخش نخست هاشم میرزایی (م.ه)

بیماری که به پزشک مراجعه می‌کند و از گرفتاری‌های خویش مانند سردرد، ناراحتی معده و روده و شکم و ... می‌نالد، پزشک نخست به رابطه این دردها می‌اندیشد تا ریشه اساسی آنها را بیابد. اگر پزشک انسانی خودآگاه نیز باشد، بدون آگاهی از ارتباط دردها و بدون شناخت «درد مادر» بیمار را دچار مسکن‌ها نمی‌کند؛ اگرچه قبل و قال‌ها و فریادهای بیمار او را ناآرام کرده باشد. زیرا او نمی‌خواهد با آسپیرین‌های فراوان مریض خود را گرفتار خونریزی و دردهای دیگر بکند و با آرامش موقتی، ناآرامی همیشگی را نثارش کند. او خوب می‌داند که تزریق مسکن برای گریز از درد است نه برای پیدا کردن آن. بر آن بیفزاییم که اگر بیمار نتواند سخن بگوید و پزشک را برای یافتن ریشه درد راهنمایی کند و یا زبانش، زبانی گنگ و مبهم باشد، کار پزشک دشوارتر و دشوارتر می‌شود و اینجاست که پزشک به صبر و شکیبایی و مشورت نیز نیازمند است و باید نتیجه آزمایش‌ها را نیز ببیند.

در جامعه‌ای که انسانها گرفتار جهلی گسترده‌تر و فراگیرتر از بیسوادی می‌باشند و دردها و رنج‌ها و محرومیت‌های آنان با بی‌خبری از خویشتن، از جامعه، از تاریخ و از جهان پیوند خورده است و درگیری‌های گوناگون، آنان را از اندیشیدن - حتی بسیار اندک - نیز دور کرده، پیدا کردن ریشه اصلی و طرح آن به گونه‌ای‌ترین پرسش، کار چندان آسانی نیست. به ویژه اگر این پرسش بخواهد درد همه مردمان را دربرداشته باشد؛ یعنی همه آنان

که هستند از قبیل: مؤمن، عالم، منافق، چندرو، خودخواه، خودمحور، خودپرست، فداکار، ایثارگر، لجاجت، بی‌توجه، بی‌علاقه، بی‌اعتنا، خوش‌بین، حساس، نکته‌سنج، بدبین، شکاک، امیدوار، گنجور، ناامید، رنج کشیده، هدفمند و اصولگرا، خسته و دلمرده و دلزده و پوچ، دنیاپرست و پول‌پرست، فقیر و تهی‌دست، مغرور و لوس و بی‌مزه، مغرور و جدی و بامزه، خلوت‌گزین و گوشه‌گیر و سردرلاک، خون‌سرد و بی‌رمق و بی‌رگ و بی‌غیرت، ترسو، سست‌عنصر، دانشمندان جاهل، جاهل چاقوکش، دانای عزت‌گزین و نادان میدان‌دار ...

ناگفته پیداست که همه اینها یک سؤال ندارند و از آن مهم‌تر به سؤالات همه اینها یک پاسخ نمی‌توان داد. چنانکه یک پزشک نمی‌تواند برای همه بیمارانش یک نسخه بنویسد و اگر نوشت، آن نسخه خبر مرگ بسیاری از آنان نیز هست اما می‌توان گفت که همه این افراد یک درد اساسی و اصلی دارند که آن، سرنخ سؤال‌های آن‌ها می‌تواند بود. اگر به سؤال کردن ارجح‌شناسانه بنگریم و بپذیریم که تنها «انسان» است که می‌تواند و باید بپرسد و بپرسد و اصلاً ارج و ارزش آدمی بیشتر به سؤال‌های او وابسته است تا پاسخ‌هایش. از همه این‌ها مهم‌تر هر جامعه‌ای همیشه نیازمند یک حرکت فکری و روان و جاری است و «حرکت فکری» همیشه با طرح «سؤال» آغاز می‌شود؛ چه این حرکت، یک حرکت فکری عظیم جهانی باشد مانند بعثت محمد(ص) یا یک کار علمی و تخصصی باشد مانند اندیشیدن نیوتون درباره افتادن یک سیب همراه با طرح یک سؤال، یا حرکتی سقراطوار در یونان.

کسانیکه با قرآن انس و الفتی دارند می‌دانند که خداوند وقتی می‌خواهد آدمیان را به تفکر و تعقل وادارد، گاهی مهم‌ترین مسائل اعتقادی را به گونه سؤال مطرح می‌کند هرچند سؤال‌هایی تاکیدی:

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ؟ (آیا در وجود خدا تردیدی وجود دارد؟ ابراهیم/۱۴)

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟ آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم؟ المؤمنون/۱۱۵

فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ؟ دیده برگردان آیا عیبی و نقصی در خلقت می‌بینی؟ الملک/۳

کوتاه سخن اینکه سؤال کردن خود نشانه‌ی اندیشیدن است و فضای سؤال‌آلود، فضایی آزاد و صمیمی است که سؤال‌کننده در آنجا احساس امنیت می‌کند و با دریافتن هر پاسخی بال و پر می‌گیرد و پرواز می‌آغازد.

جایگاه سؤال در جامعه ما کجاست؟ در دانشگاه‌ها و مدارس سؤال‌کنندگان از چه امتیازهایی برخوردارند؟ کدام استاد یا معلم، لحظاتی از کلاس خود را به آموزش «سؤال کردن» و پاسخ به آن‌ها می‌گذراند؟ و چندین سؤال دیگر که جای تأمل فراوان دارد. اما پاسخ سؤال نخستین ما این است. چرا سؤال نمی‌کنیم؟ چرا نمی‌دانیم که چه بپرسیم؟ ریشه بنیادین نپرسیدن یعنی نیندیشیدن کجاست؟

ادامه دارد...

این یک مقاله قدیمی از آرشیو مقالات آموزگار ادبیات «هاشم میرزایی» است. این آرشیو توسط موسسه فرهنگی هنری باغ‌آینه جمع‌آوری شده است.

کرج، بلوار جمهوری اسلامی شمالی، جنب پل شهدای روحانی، ساختمان شهاب، طبقه سوم، واحد ۶ کدپستی ۳۱۴۹۹۱۲۶۱۶

www.baghayeneh.ir

baghayeneh@gmail.com

با «هم» در تماس باشیم: ۰۹۱۲۳۶۱۱۶۳۲ ۰۲۶۳۴۲۱۰۸۴